



Anvari.net بازگشت به

سیاست خارجی -

آن قدر با دنیا جنگیدیم که دنیا یاد گرفت بدون ما زندگی کند
برای استقلال، پنجره‌ها را بستیم؛ بعد فهمیدیم هوای آزاد هم از همان پنجره می‌آمد
دشمن را آن قدر بزرگ کردیم که دیگر جایی برای دوست باقی نماند
می‌خواستیم جهان را تغییر دهیم؛ جهان تغییر کرد و ما همان جا ماندیم
تحریم شدیم تا تسلیم نشویم؛ آن قدر تسلیم فقر شدیم که یادمان رفت قرار بود تسلیم چه کسی نشویم
پل‌ها را خراب کردیم تا دشمن به ما نرسد؛ بعد فهمیدیم خودمان هم دیگر به جایی نمی‌رسیم
قرار بود موشک‌ها امنیت بیاورند؛ فقط فاصله ما را با دنیا بیشتر کردند
سال‌ها گفتیم غرب به ما احتیاج دارد؛ غرب منتظر نماند تا حرفمان تمام شود
با دنیا سر جنگ داشتیم؛ دنیا سرش به زندگی خودش گرم بود
برای فتح دوردست‌ها نقشه کشیدیم؛ جوانانمان برای رسیدن به نزدیک‌ترین سفارت نقشه کشیدند
قرار بود دشمن را خسته کنیم؛ نسل خودمان زودتر خسته شد
می‌خواستیم در جهان نفوذ کنیم؛ جوانانمان از کشور خارج شدند و آرزوهایمان در جهان نفوذ کرد
کشوری ثروتمند داشتیم و سیاستی فقیر؛ سرانجام سیاست برنده شد
گفتیم عزت را نمی‌شود خرید؛ بعد دیدیم تحقیر چقدر گران تمام می‌شود
آن قدر برای آینده جهان برنامه ریختیم که آینده فرزندانمان بی‌برنامه ماند



Anvari.net بازگشت به

باورها -

آن قدر به باورهایمان ایمان داشتیم که دیگر فرصت نکردیم ببینیم درست اند یا نه

بعضی باورها چراغ راه اند؛ بعضی آن قدر روشن اند که نمی گذارند راه را ببینی

دیوار را خراب کردیم؛ بعد فهمیدیم زندان هنوز در ذهنمان سر جایش است

به جوانان گفتیم مثل ما باور داشته باشند؛ آنها پرسیدند: «چرا؟» و همین یک کلمه آغاز آزادی بود

سال ها از دشمنی گفتیم؛ نسل تازه پرسید دوستی چه عیبی داشت؟

قرار بود باورهایمان ما را نجات دهند؛ شاید وقت آن رسیده باشد ما بعضی از باورهایمان را نجات ندهیم

به ما گفتند رنج فضیلت است؛ آن قدر فضیلت پیدا کردیم که دیگر چیزی برای زندگی نماند

گفتیم دنیا مادی شده است؛ دنیا مشغول ساختن بیمارستان، دانشگاه و کارخانه شد و ما مشغول اثبات حرفمان ماندیم

بهشت را آن قدر دور تعریف کردیم که شادی همین نزدیکی را ندیدیم

نسلی را برای مبارزه تربیت کردیم؛ نسل بعد پرسید چرا برای زندگی تربیتشان نکردید؟

گاهی برای آزاد شدن لازم نیست زنجیر را بشکنی؛ کافی است بفهمی زنجیر مقدس نیست

سخت ترین مرز کشور روی نقشه نیست؛ مرزی است که باورهای ما میان «ما» و بقیه جهان کشیده اند

شاید بزرگ ترین انقلاب روزی آغاز شود که به جای پرسیدن «برای چه باید جنگید؟» پرسیم «چگونه بهتر می توان

زندگی کرد؟»



Anvari.net بازگشت به

آن سوی دیوار -

آن قدر به دیوار خیره شدیم که یادمان رفت دیوار، آخر دنیا نیست

سال‌ها دنبال راه نجات گشتیم؛ شاید راه همان دری بود که روی دیوار گذاشته بودیم

دیوار بلند بود؛ اما خوشبختانه آسمان را نتوانستند دیوار بکشند

پنجره را بستند؛ خورشید برای ورود اجازه نگرفت

نسلی پشت دیوار پیر شد؛ نسل بعدی تصمیم گرفت از آن بالا برود

سال‌ها پرسیدیم چه کسی ما را نجات خواهد داد؛ روزی که گفتیم «خودمان»، جواب پیدا شد

فهمیدیم دنیا دشمن ما نبود؛ فقط مدت‌ها بود ما را در خانه پیدا نمی‌کرد

برای بازگشت به جهان لازم نیست جهان را فتح کنیم؛ کافی است در را باز کنیم

ثروت ما فقط زیر خاک نیست؛ میلیون‌ها ایرانی است که اگر امید داشته باشند، روی خاک چیزی می‌سازند که نفت هرگز نتوانست بسازد

کشوری که این همه مهندس، پزشک، هنرمند، کارگر، آموزگار و جوان دارد، فقیر نیست؛ فقط مدتی است بد خرج شده است

برای ساختن ایران آینده لازم نیست همه یک جور فکر کنیم؛ کافی است قبول کنیم هیچ‌کس حق ندارد به جای همه فکر کند

آزادی شاید همه مشکلات را حل نکند؛ اما برای نخستین بار اجازه می‌دهد خودمان مشکلاتمان را حل کنیم

با دنیا آشتی کنیم؛ شاید تعجب کنیم که بیشتر مردم دنیا اصلاً منتظر جنگیدن با ما نبودند

موشک را می‌شود زمین گذاشت و پل ساخت؛ عجب اینجاست که پل هم آدم را به آن سوی مرز می‌رساند

سال‌ها برای مردن با عزت آماده شدیم؛ شاید وقت آن باشد کمی هم برای زندگی با عزت آماده شویم

قرار نیست گذشته را پاک کنیم؛ کافی است نگذاریم گذشته آینده را هم بنویسد

ایران پیر شده است، اما تمام نشده؛ کشورها هم گاهی بعد از یک کابوس طولانی از خواب بیدار می‌شوند

دیوار هنوز سر جایش بود؛ این بار ما تصمیم گرفتیم آن سویش زندگی کنیم